

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۴ فروردین ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

ضرورت شایستگی مطلق برای صاحبان امر

جمله‌ی سوم در آیه‌ی کریمه، جمله‌ی "وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" به این معنی است که از شایستگان فرمانروایی اطاعت کنید. شایستگی‌ای که خدای متعال مقرر فرموده، شایستگی انسان در همه‌ی فضائل انسانی است. ویژگی‌های انسانی که خدای متعال اولی‌الامر و صاحب امر و فرمانروا می‌داند، با شایستگی از نظر انسان‌هایی که در این دنیای مادی زندگی می‌کنند متفاوت است. علاوه بر نکاتی که در بحث‌های قبلی ذکر شد، ذکر این نکته لازم است که از نظر قواعد زبان عربی فصیح، در جمله "وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" شایستگی به مفهوم مطلق مورد نظر است.

شایستگی نسبی در انسان‌های بسیاری وجود دارد. بعضی خوب و بعضی خوب‌تر هستند. اما انسان خوب‌تر، باز هم کامل نیست. اولی‌الامری که خدای متعال در این آیه ذکر فرموده، دارای شایستگی مطلق است. یعنی هیچ نقص و عیبی ندارد. ما از این نوع افراد شایسته‌ی مطلق به معصوم صلوات الله علیهم اجمعین تعبیر می‌کنیم. معصومین در شایستگی به درجه‌ی مطلق رسیده‌اند و نسبی نیستند. هیچ عیب و نقصی در وجود آن‌ها و روح آن‌ها و حتی جسم آن‌ها نیست. امام ششم صلوات الله علیه چند فرزند داشتند. اسماعیل بزرگترین فرزند ایشان و انسان خوبی بود. پاهای اسماعیل به صورت مادرزادی نقص داشت. از آنجا که در نشانه‌های امامت وارد شده است که امام نباید هیچ گونه مشکل جسمانی داشته باشد، اصحاب حضرت یقین داشتند که هرچند اسماعیل بزرگترین فرزند است، اما بعد از پدر بزرگوارش امام نیست. حکمت خدای متعال اقتضا کرده است که هر یکی از امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین از جهت روح و از جهت جسم در زمان خود از بهترین انسان‌های آن زمان باشند. در وجود مقدس آن‌ها هیچ مشکل جسمی و روحی وجود ندارد. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از سوی حق تعالی برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب و مشخص شده بود. از اول زمان ولادت و شرائط قبل از ولادت آن بزرگوار، کراماتی از ایشان ظاهر شد که مردم، حتی دشمنان ایشان نتوانستند آن کرامات را انکار کنند. این بزرگوار در خانه‌ی خدا از مادرش متولد شد. ورود فاطمه‌ی بنت اسد سلام الله علیها از درب خانه نبود، بلکه از سمت مقابل، دیوار شکاف خورد و ایشان به داخل خانه تشریف برد و سه روز مهمان حق تعالی بود. سپس بیرون تشریف آورد.

کرامات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین به اندازه‌ای بوده است که هیچ انسان معاند دشمنی نتواند منکر شود و اگر آن‌را انکار کند مردم او را سرزنش کنند زیرا مطلب واضحی را انکار کرده است. اگر دشمنی فرد به گونه‌ای باشد که دیگران یقین کنند دروغ می‌گوید، موجب رسوایی او خواهد شد. امام چهارم صلوات الله علیه فرمود: ما حمد می‌کنیم آن خدایی را که دشمنان ما را از احمق‌ها یعنی بی‌شعورها قرار داده است. یک نکته‌ی اخلاقی و روانی در این جا وجود دارد. این قانون استثنا ندارد که اگر هر انسانی در دنیا خود را آلوده به کثافات دنیایی و جسمانی کند، امکان ندارد چنین فردی دارای روح طاهر و پاکیزه شود. اول باید نفس خود را از آلودگی‌ها تهذیب و تطهیر کند تا زمینه برای سعادت و کمال و رشد پیدا شود.

دلیل قرار دادن معجزه برای اولیای الهی توسط خدای متعال

معجزه یعنی کاری که دیگران را به عجز و ناتوانی در بیاورد و نتوانند آن کار معجزه را انجام دهند و این معجزه و کرامت اختصاص به صاحب آن داشته باشد. خدای متعال این طور اراده فرموده است که این معجزه برای همه‌ی انبیاء سلام الله علیهم اجمعین باشد. زیرا شعور بسیاری از مردم آن اندازه نیست که گفتار آن بزرگواران را مورد تأمل و دقت و فکر خود قرار دهند تا تشخیص دهند که آیا این کلام صحیح یا باطل است. اکثریت مردم از این فضیلت خالی هستند.

اولین فرمایش رسمی پیامبر ما صلوات الله علیه و آله بعد از بعثت، فرمایشی بود که اگر تمام دانشمندان و حکما و فلاسفه‌ی دنیا آن‌را بشنوند آن‌را تصدیق می‌کنند. حضرت بالای کوه حرا تشریف برد و بلند فرمود: "ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا". اگر این جمله‌ی کوتاه را در اختیار ابن سیناهای دنیا بگذارند می‌گویند صددرصد صحیح است و طلب معجزاتی مانند شق القمر یا آمدن درخت نزد حضرت یا صحبت کردن سنگریزه نمی‌کنند. ولی اگر عقل و شعور انسان کامل نباشد برای اطمینان از ارتباط صاحب معجزه با جهان غیب و اثبات امتیاز او نسبت به سائر مردم، طلب معجزه می‌کند و حق تعالی هم این معجزات را در اختیار ایشان قرار می‌دهد.

خدای متعال به حضرت موسی سلام الله علیه فرمود که عصا را بیانداز. ایشان عصا را انداخت و عصا از دها شد. حضرت ترسید و شروع به فرار کرد. خدای متعال به ایشان خطاب کرد که ترس، برگرد و این از دها را بگیر. من آن را برای تو معجزه قرار داده‌ام که فرعونیان در برابر آن، سر خضوع پایین بیاورند و تسلیم بشوند و به تو و خدای تو ایمان پیدا کنند. بدین ترتیب گروهی از مردم بفهمند که فرعون خالق آن‌ها نیست و دیگری خالق آن‌ها است.

اما قرآن می‌فرماید: یک عده از بندگان من هستند که با شعور خود و به اندازه‌ی ظرفیت‌شان من را شناختند و به همین اندازه هم مطیع و بنده‌ی من شدند. "بشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه". حق تعالی به پیامبر خود خطاب می‌کند: به بندگان من نوید بده. آن‌ها کسانی هستند که این سخن حق را می‌شنوند، "قولوا لا اله الا الله تفلحوا"، را می‌شنوند و بدون طلب معجزه آن‌را می‌پذیرند. حضرت یوسف سلام الله علیه به آن دو جوان که در زندان از حضرت تعبیر خواب‌هایشان را خواستند فرمود: "یا صاحِبِی السِّجْنِ ارباب مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ"، اگر انسان یکتاپرست باشد بهتر است یا این که چند تا پرست باشد؟ آن دو قبول کردند که انسان عاقل می‌فهمد که اگر به گونه‌ای فکر کند که فکر او در یک نقطه متمرکز باشد، فکر و قدرت و شعورش از انسانی که پراکنده فکر می‌کند بیشتر است.

اما افرادی که فهمشان ضعیف است بایستی معجزات و کرامات ببینند تا اطمینان پیدا کنند که این صاحب معجزه با جهان غیب ارتباط دارد و از لحاظ قدرت و علم نسبت به سایرین ممتاز است. در نتیجه به حکم عقل، آن کسی که در جامعه امتیاز و فضیلت دارد و به اصطلاح اولی‌الامر است شایسته‌ی اطاعت است. کلمه‌ی "اطیعوا" با واو عاطفه، در ابتدای جمله‌ی "و اولی الامر" هم می‌آید. بنابر این حکم، اگر انسان تشخیص داد که فردی شایستگی دارد که فرمانروا باشد از او طلب معجزه نمی‌کند. آن‌هایی که این حقیقت را تشخیص ندادند، یا بایستی از جهنم بترسند و یا بایستی به طمع بهشت اطاعت کنند و اگر هیچ کدام نباشد، هیچ تلاشی نمی‌کنند.

محبت به حق تعالی نیازمند شعور است

محبت پیدا کردن به یک محبوب، فرع بر این است که انسان محبوب را شناسایی کرده و در محبوب فضایی یافته باشد. هر انسانی طالب چیز خوب است و به موجب وجود فضائل در فرد دیگر، انسان به او علاقه پیدا می‌کند. برای این که بدانیم چقدر خدای متعال به ما لطف دارد و نعم خود را به ما ارزانی داشته است، باید دعاها و مناجات‌هایی که نعمت‌های حق تعالی در آن ذکر شده، از قبیل دعای ابی حمزه‌ی ثمالی رضوان الله تعالی علیه را بخوانیم. خواندن نمازهای زیاد در حالی که انسان شعور لازم را نداشته باشد تا خدای خود را بشناسد اثری ندارد و فاقد ارزش است. نمازی موجب کمال و رشد انسان می‌شود که اساس آن معرفت و شناخت حق تعالی باشد.

آن‌گونه که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود، در اطاعت کردن، یا انسان بایستی از ترس اطاعت کند که این اطاعت برده‌ها است؛ یا این که به طمع رفتن به بهشت و دست پیدا کردن به نعمت‌های بهشت اطاعت حق تعالی کند که مربوط به انسان‌های طماع است. این دو نوع اطاعت اطاعتی نیست که شایسته‌ی مقام انسان باشد. انسان باید شعور انسانی داشته باشد. این شعور با توجه به نعمت‌های حق تعالی و از کانال دعاها و مناجات‌های ائمه صلوات الله علیهم پیدا می‌شود. هنگامی که انسان به اندازه‌ی شعور خود محبت پیدا کرد، هر چه عبادت کند، این عبادت‌ها شایسته‌ی مقام انسانی است.

در روایت آمده است که به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کردند چگونه شما ساعت‌ها به نماز می‌ایستید و باز هم همان نشاط اول را دارا هستید؟ حضرت فرمود: من خدای متعال را شناختم و با محبت‌ها و نعمت‌های او آشنا هستم و این نعمت‌ها در مقابل چشم من است، لذا هیچ‌گاه از عبادت خسته نمی‌شوم. انسانی که همه‌ی امکانات را از خودش ببیند، نمی‌تواند خداشناس باشد. در نتیجه نمی‌تواند عبادت‌کننده‌ی حق تعالی هم شود. ممکن است این فرد از ترس جهنم هفده رکعت نماز واجب را خوانده باشد و روزه گرفته باشد یا گناهان را ترک کرده باشد، اما ریشه و اساس آن عباداتی که امام ششم صلوات الله علیه می‌فرماید: "تلك عبادة الاحرار"، محبت به حق تعالی است و ریشه و اساس محبت، معرفت و شناخت حق تعالی است.

معرفت و شناخت حق تعالی با ارتباط برقرار کردن با مناجات‌های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حاصل می‌شود، زیرا این بزرگواران در حد امکانی و ظرف خود، خدای متعال را خوب تعریف و توجیه می‌کنند. البته خود ایشان به خدای متعال عرض کرده‌اند: "ما عرفناک حق معرفتک". چون ما مخلوق و معلول تو هستیم، آن شناختی که شایسته‌ی تو باشد از ما صادر نشده است. چگونه می‌توانیم خالق را که این مقدار فاصله با مخلوقات خود دارد را شناسایی کنیم؟ ما کوتاهی نکرده‌ایم، ولی حق معرفت را ادا نکرده‌ایم. وقتی که حقیقت معرفت و شناخت به دست نیامد قهراً جمله‌ی دوم هم می‌آید: "و ما عبدناک حق عبادتک" عبادت ما هم به اندازه‌ی وسع و ظرف وجودی و به اندازه‌ی قدرت امکانی ما است و به صورت کامل از ما به وجود نیامده است.

اما حکمت خدای متعال اقتضا کرده است که اولیاء خود از انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را به گونه‌ای قرار دهد که حتی پست‌ترین انسان‌ها هم توجهشان به کارهای این بزرگواران جلب شود. هنگامی که توجه فرد جلب شد احساس می‌کند که وجود ایشان امتیازاتی دارد که خودش ندارد، و هر انسانی هم طالب چیز خوب است. در نتیجه به این بزرگان علاقمند می‌شود و از ایشان اطاعت می‌کند. مقدار

اطاعت‌ها به مقدار محبت یا به مقدار خوف و ترس از عذاب قیامت یا به مقدار طمع انسان به نعمت‌های مادی حق تعالی که مشابه آن در بهشت وجود دارد، بستگی دارد.

باور نسبت به حقانیت معصومین صلوات الله علیهم ریشه‌ی تشیع

تشیع ریشه‌ای لازم دارد که ریشه‌ی آن باور نسبت به حقانیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. آن مقدار باوری که انسان به خود اجازه‌ی تخلف از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را ندهد. بنابراین علم تنها به این که امام هشتم صلوات الله علیه ولی خدا است کافی نیست. مأمون با این که ادعای علم می‌کرد و به اطرافیان خود می‌گفت که من این خاندان را بیشتر و بهتر از شما می‌شناسم، به خود اجازه داد که امام هشتم صلوات الله علیه را مسموم کند. این علم ارزش ندارد. علمی ارزش دارد که در وجود انسان نفوذ کند و به دست و سایر اعضاء انسان اجازه‌ی تخلف از مقتضیات علم را ندهد. اگر انسان به این مرحله رسید، به مرحله‌ی تشیع رسیده است.

این‌که مغز انسان می‌تواند چیزی را با استفاده از برهان شکل اول، شکل دوم، شکل سوم یا شکل چهارم اثبات کند، کافی نیست. برای راه پیدا کردن به حقیقت تشیع باور لازم است. برای رسیدن به این باور انسان بایستی نفس خود را از رذائل اخلاقی پاکیزه کند. وقتی که نفس از رذائل اخلاقی پاکیزگی پیدا کرد عبادات کم هم در انسان وجود او و دست و پای او نفوذ می‌کند. وقتی که در وجود انسان نفوذ کرد به تدریج باور در انسان پیدا می‌شود و به جایی می‌رسد که از مفهوم تشیع برخوردار است. وقتی که از مفهوم تشیع برخوردار شد فضائل تشیع هم برای او وجود دارد. یعنی از مصادیق گروهی می‌شود که بنابر نقل، در فرمایش مقام رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از آن‌ها ذکر شده است: "انت و شیعتک هم الفائزون یوم القیامه". آن بزرگوار به موفقیت و سعادت‌مندی این گروه گواهی داده است.

حرکت فیزیکی انسان بر ضد احکام دین، انسان را از واقعیت‌ها و معنویات دور نگه می‌دارد. اولین حرکت مثبت انسان، اجتناب از رذائل و اجتناب از محرّمات و گناهان است که انسان را به نورانیت نزدیک می‌کند. با وجود آن نورانیت، فی الجمله عصمت نسبی در انسان پیدا می‌شود و به خود اجازه‌ی نزدیک شدن به گناه را نمی‌دهد. در قرآن خدای متعال می‌فرماید که ربا نخورید. اما مردم می‌گویند: "إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا"، بیع با ربا یکی است. این افراد فاقد نورانیت هستند و تاریکی آن‌ها ناشی از این است که رذائل و گناهان آن‌ها را احاطه کرده است. این افراد نمی‌خواستند به حضرت دروغ بگویند، بلکه واقعا عقیده‌شان این بود که تجارت و معامله‌ی شرعی با ربا و بهره‌ی پول فرقی ندارد. این‌ها شعورشان پایین آمده بود و تا شعور بالا نرود انسان به ایمان نزدیک نمی‌شود.

ایمان و نفوذ باورهای اعتقادی در اعضا و جوارح

در روایت نسبتاً مفصلی امام صادق صلوات الله علیه فرق بین مؤمن و مسلمان را بیان می‌فرماید. بنابر آن روایت مؤمن کسی است که ایمان و باورهای اعتقادی در اعضا و جوارحش نفوذ کرده است، نه این‌که فقط بتواند جواب مسئله بدهد. چنین انسانی آن قدر به حقیقت مسئله نزدیک است که بر خلاف آن از خودش هم صادر نمی‌شود. کسی که می‌گوید غیبت نکن خودش هم غیبت نمی‌کند. اگر احکام عبادات و ترک گناهان به این حد در او نفوذ کرده باشد که روشن شده باشد، آن وقت بد را بد و خوب را خوب می‌بیند.

بحث‌های نپخته و ناقصی راجع به دخالت عقل در احکام و ملازمه عقل و شرع در بعضی از رسانه‌ها طرح می‌شود. در حالی که باید گفت عقل مردم کامل نیست و عقل ناقص نمی‌تواند معیار باشد. عقل کامل می‌تواند معیار باشد و عقل کامل در معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وجود دارد. پس قانون ملازمه قابل طرح نیست چون اختصاص به چهارده نفر دارد. طرح این جمله که هر چه عقل بگوید شرع هم می‌گوید و هر چه شرع بگوید عقل هم می‌گوید هنگامی صحیح است که منظور از عقل، آن عقلی باشد که حضرت صادق صلوات الله علیه تعریف کرده است. "العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان" عقل یک نیروی باطنی است که این نیرو موجب شود که انسان بهشت را طلب کند و به دست بیاورد و خود را از آن چه که خدای متعال ممنوع اعلام کرده است دور کند.

در قرآن خدای متعال به حضرت آدم و حوا سلام الله علیهما می‌فرماید: "لاتقربا هذه الشجرة" نزدیک شدن به یک امر ممنوع در روح اثر دارد. حق تعالی نمی‌فرماید نخورید. برای خوردن باید نزدیک شد. "لاتقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین". بنابر این حقیقت تشیع که به دنبال آن اطاعت از حق تعالی و انبیاء و اولیاء سلام الله علیهم اجمعین باشد واقعیتی است که به اعضا و جوارح اجازه تخلف نمی‌دهد. به دنبال حقیقت تشیع، عملکرد یعنی حرکات فیزیکی است. اگر عملکرد انسان با ضوابط تشیع مطابقت ندارد آن حرکات فیزیکی از آثار تشیع نیست. این که انسان به خود اجازه ندهد که غیر از کارهای مورد تایید معصوم سلام الله علیه کار دیگری نکند و غیر از گفتار ایشان گفتار دیگر نداشته باشد به شعور بسیار نیاز دارد. این‌ها همان کسانی هستند که حق تعالی می‌فرماید: تو به این بندگان نوید بده "الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه". ریاضیدان زود می‌فهمد که جمع زدن ما اشتباه است. در امور عقلیه و امور معنویه هم اگر انسان پاکیزه باشد خوب و بد را زود می‌فهمد.

ضرورت تبعیت از معصوم صلوات الله علیهم اجمعین

خدای متعال گروهی از غیر معصومین را هم مانند معصومین پاکیزه‌ی مطلق قرار داده است. شیعیان یعنی پیروان معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از آن‌ها به تالی تلو معصوم تعبیر می‌کنند. عصمت چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین با برهان عقلی ثابت می‌شود که اگر ایشان معصوم نباشند جائز الاطاعة نیستند. عقل می‌گوید که نباید اطاعتشان کرد چون خودشان هم ممکن است گاهی اشتباه داشته باشند. اهل سنت می‌گویند که مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقام عصمت دارد ولی امامان ندارند. آن‌ها برای افرادی مانند ابن تیمیه مرجعیت قائل هستند در حالی که معنی ندارد که انسان مطیع انسان دیگری باشد که سراپا اشکال و جهل و نادانی است.

امام ششم صلوات الله علیه به ابوحنیفه فرمود: معیار فتاوی‌ی که می‌دهی چیست؟ او جواب داد که من پانزده حدیث از مقام رسالت بدم و همه‌ی فتاوا و سوالات متعدد مردم را از همان پانزده تا با قیاس و استحسان می‌دهم. مردم اگر شعور داشته باشند نباید دنبال او حرکت کنند زیرا او برتری نسبت به سایرین ندارد. ما نباید در اموری که مصونیت نداریم و مورد اعتماد عقل و شعور خودمان نیستیم دخالت کنیم. اما شیعه می‌گوید من از معصوم تبعیت می‌کنم. در زمان غیبت آن بزرگواران، نواب خاص و در زمان نبود آن‌ها، نواب عام ایشان بایستی از طریق راویان، از آن بزرگواران دستورات را نقل کنند تا ما دریابیم چگونه وظایف خود را انجام دهیم و مبتلای به عذاب قیامت نشویم. این روش عقلایی است.

آموزش حضرت زینب سلام الله علیها توسط باب مدینه علم

از بزرگوارانی که تالی تلو معصوم صلوات الله علیهم اجمعین هستند کسانی هستند که در خدمت معصوم تلمذ کرده‌اند. حضرت ابوالفضل سلام الله علیه و حضرت زینب سلام الله علیها زمان‌های زیادی نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه درس خوانده‌اند. برای این که ما هم در مسائل دنیا مثل آن خانم سلام الله علیها تصور باشیم نیاز به استادی مانند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داریم. آن استعداد و چندین سال آموزش توسط حضرت و شرائطی مشابه آن روزگار مورد نیاز است تا شخصیتی مانند ایشان تربیت شود. مرحوم حاج آقا در پاسخ به این سوال که آیا الان هم می‌توان سلمان شد، فرمود: نه، زیرا نه استاد آن زمان وجود دارد و نه شرائط روزگار مانند شرائط آن زمان است.

در قیامت مشرف شدن خدمت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین لیاقت و شایستگی می‌خواهد. باید انسان با چهره‌ی انسانی وارد شود تا برخورد حق تعالی با او به گونه دیگری باشد. طبق صریح قرآن بعضی از حیوانات هم محشور می‌شوند. "اذا الوحوش حشرت". مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه فرمود: افرادی به بهشت می‌روند و از نعمات آن بهره‌مند می‌شوند اما اجازه زیارت اولیا را ندارند. مقام اسبی که سیدالشهداء صلوات الله علیه روی آن سوار بودند در قیامت از خیلی از انسان‌ها بهتر است. یعنی معنویت و نورانیت راکب در او اثر گذاشته است. آن چوبی که معصوم صلوات الله علیه به آن تکیه می‌داد و مردم را نصیحت می‌کرد، پس از رحلت از فراق حضرت ناله می‌زد. به دستور معصوم صلوات الله علیه آن چوب را دفن کردند و مسجد حنانه در آن جا ساخته شد. معاشرت و مصاحبت بسیار اثر دارد.

حتی عطری که انسان مورد استفاده قرار می‌دهد، اگر از گل محمدی صلی الله علیه و آله باشد یا از خارج وارد شده باشد در روح اثر دارد. نباید گفت که هر دو جائز است. اگر انسان می‌خواهد انسان الهی بشود باید به این ظرایف توجه داشته باشد.

استاد خانم زینب سلام الله علیها پدر بزرگوارش، یعنی باب مدینه‌ی علم بود. صدوق علیه الرحمه می‌گوید بعد از شهادت برادر بزرگوارش، امام چهارم صلوات الله علیه با توجه به شرائط، بیش از یک سال که آن خانم در قید حیات بود، نیابت خاص به عمه‌اش داده بود. این بزرگوار مثل امام معصوم در بین مردم سوالات گوناگون را طبق واقع جواب می‌داد. برای انسان‌های متدین الهی با بصیرت، همان آینده‌ای که از چشم ما دور است، روشن است. این بزرگواران از آینده‌ی خود و مصائبی که به وقوع خواهد پیوست، آگاه بودند. مرحوم آقاشیخ ذبیح الله محلاتی که از تاریخ‌نویس‌های بسیار خوب و متدین و خیلی قوی بود نسبت به حضرت زینب سلام الله علیها و روحی لها الفدا می‌نویسد: هنگامی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌خواست این خانم را همسر عبدالله بن جعفر صلوات الله علیه قرار بدهد چند شرط معین فرمود. یکی از شرط‌ها این بود که عبدالله متعهد شود که اگر این خانم تصمیم گرفت با برادر خود مسافرت برود مانع نشود. نکته‌ی دیگر این است که هر نمازی که این خانم می‌خواست بخواند قبل از نماز خدمت ابی‌عبدالله صلوات الله علیه مشرف می‌شد و نگاه به چهره‌ی ایشان می‌کرد و برای قرب و نزدیکی به حق تعالی از این برادر نورانیت می‌گرفت. برادرزاده ایشان امام چهارم صلوات الله علیه فرمود: "عمتی اسکتی انت بحمدالله عالمه غیر معلمه". شما نیازی به آموزش ندارید و همه چیز را می‌فهمید. زیرا همه چیز را از پدر گرفته‌اید. برادر بزرگوار ایشان حضرت ابوالفضل سلام الله علیهما هم چنین بود.

ابی‌عبدالله صلوات الله علیه در جواب برادر خود محمد حنفیه که چرا زنان و کودکان را همراه می‌برید، فرمود: جدم به من فرمود: "ان الله شاء ان يراهن سبايا". خواهرهای من و زن و بچه‌ها هم باید اسیر شوند. شب عاشورا حضرت به خواهر خود فرمود که بعد از شهادت من شما باید برنامه را اجرا کنید و مردم را از حقایق آگاه کنید. دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تبلیغ را از صبح یازدهم در کربلا شروع کرد. ایشان هم خود را معرفی کرد و هم برادرش را معرفی کرد و هم دشمنانش را معرفی کرد.